تنها راه(3)(مروري بر زيارت حضرت صاحب الامر (عج((

صادق سهرابي

اشاره‌

‌با گذر از مفهوم‌ <حجّت>، به‌ جايگاه‌ بلند آن‌ در گستره‌ي‌ هستي‌ راه‌ مي‌يابيم‌ و در سايه‌سار هدايت‌ آن، زاويه‌ي‌ ديد خود را فراسوي‌ شناسه‌هاي‌ <آفاق> و <انفس>، <سير و نظر> مي‌دهيم؛ تا با گشودن‌ پنجره‌ي‌ دل‌ و جان، نسيم‌ هدايت‌ الهي‌ را با تمام‌ وجود لمس‌ كرده‌ و از بينش‌ اعتقادي‌ - سياسي‌ شيعه‌ توشه‌ گيريم‌ و بنگريم‌ كه‌ چگونه‌ قامت‌ بلند امامت، پهناي‌ هستي‌ را پوشش‌ مي‌دهد و باران‌ رحمت‌ خويش‌ را نازل‌ مي‌كند و سبب‌ اتّصال‌ آسمان‌ و زمين‌ مي‌گردد،‌ و اين‌ گونه‌ در سايه‌سار فرهنگ‌ ولايت، نسل‌ سلمانيان‌ را سامان‌ دهيم‌ و با دست‌يابي‌ به‌علم‌ و ايمان، تا افق‌ ثريّا هويّت‌ سلمان‌ گونه‌ خود را بازخواني‌ كرده‌ و خيل‌ عظيم‌ زمينه‌سازان‌ ظهور را شكل‌ دهيم.

‌در نوشتار پيشين، سخن‌ از <جنبش‌ نرم‌افزاري‌ علم‌ و ايمان، تا افق‌ ثريا> گفتيم؛ كه‌ در جاي‌ خود توانايي‌ و پتانسيل‌ تئوري‌ شدن‌ را دارا مي‌باشد. براي‌ توليد فكر و انديشه‌ و ايجاد نهضت‌ و جنبش‌ نرم‌افرازي‌ و حركت‌ به‌ سمت‌ تمدّن‌ اسلامي‌ و فتح‌ قلّه‌هاي‌ بلند <علم‌ و ايمان> نيازمند مبنايي‌ تئوريك‌ و رويكردي‌ قابل‌ مي‌باشيم؛ تا آن‌ را سكوي‌ جهش‌ ساخته‌ و فراسوي‌ شكل‌گيري‌ روحيه‌ي‌ تعالي‌طلبي. گام‌ برداريم؛ همان‌ گونه‌ كه‌ امام‌ صادق(عليه‌السّلام) به‌ آن‌ اشاره‌ فرموده‌اند: سه‌ چيز است‌ كه‌ آدميان‌ را از <تعالي‌طلبي> و دست‌ يافتن‌ به‌ افق‌هاي‌ بلند باز مي‌دارد: كوتاهي‌ همت‌ و <انگيزش>، كمي‌ چاره‌جويي‌ و <پژوهش> و ضعف‌ در اي و <نگرش> بنابراين‌ اگر بتوانيم‌ ساز و كارهاي‌ لازم‌ را به‌ گونه‌اي‌ فراهم‌ آوريم‌ كه‌ ما را از اين‌ گردنه‌ها به‌ سلامت‌ عبور دهد، بسيار مفيد و ضروري‌ خواهد بود. از اين‌ رو هر چه‌ زودتر بايد سامانه‌ي‌ تئوري‌ راهياب‌ را به‌ دست‌ آورد و حركت‌ توليد فكر و انديشه‌ را بر اساس‌ آن‌ آغاز نمود. ما درصدد دست‌يابي‌ به‌ سازه‌هاي‌ <انگيزش>، <پژوهش> و <نگرش> هستيم؛ تا با گذار از آن، سامانه‌ي‌ تئوريك‌ خود را نشانه‌ گريم. تاانگيزش‌ شكل‌ نگيرد، حركتي‌ خواهد بود؛ از طرف‌ ديگر، ميزان‌ شتاب‌ در پژوهش‌ - ‌به‌ لحاظ‌ كمي‌ و كيفي‌ - در گرو ميزان‌ و اندازه‌ي‌ انگيزش‌ها خواهد بود؛ به‌ اين‌ معنا كه‌ مقدار پژوهش‌ ما به‌ قواره‌ي‌ انگيزش‌ ما بستگي‌ خواهد داشت‌ و نتيجه‌ي‌ پژوهش‌ ما در قوّت‌ و ضعف‌ نگرش‌ ما اثر خواهد گذاشت.

‌از اين‌ رو به‌ نظر مي‌رسد كه‌ بتوانيم‌ با تئوري‌ جنبش‌ نرم‌افزاري‌ علم‌ و ايمان، از گردنه‌ها و موانعِ <تعالي‌طلبي> گذر كنيم‌ و به‌ جايگاه‌ بلندي‌ كه‌ رسول‌ خدا(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) به‌ آن‌ اشاره‌ فرموده‌اند، دست‌ يابيم.

‌سه‌ گروه‌ از روايات‌ است‌ كه‌ فراوان‌ ذكر كرده‌اند: الف) پيامبر اكرم(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) فرموده‌اند: <والذي‌ نفسي‌ بيده، لو كان‌ الايمان‌ منوطاً بالثريا، لتناوله‌ رجال‌ من‌ فارس1؛ قسم‌ به‌ ساحت‌ آن‌ كسي‌ كه‌ جان‌ من‌ در دست‌ قدرت‌ او است؛ اگر ايمان‌ در ستاره‌ي‌ ثريا هم‌ باشد، مرداني‌ از فارسيان‌ آن‌ را به‌ دست‌ خواهند آورد.>

‌هم‌چنين،‌ ابوبصير از امام‌ باقر(عليه‌السّلام) نقل‌ مي‌كند كه‌ حضرت‌ فرمودند: <ان‌ تتوا يا معشر العرب، يستبدل‌ قوماً غيركم؛ يعني‌ المولي2؛ اي‌ گروه‌ عرب! اگر از دين‌ روي‌ برگردانيد؛ خداوند گروهي‌ غير از شما را جايگزين‌ خواهد كرد؛ كه‌ مراد از آن‌ افراد (كه‌ جايگزين‌ شما مي‌شوند) مردمان‌ موالي‌ و فارسيان‌ هستند.>

‌امام‌ صادق(عليه‌السّلام) فرمودند: <لقد والله‌ ابدل‌ بهم‌ خيراً منهم؛ الموالي3؛ قسم‌ به‌ خدا كه‌ خداوند به‌ جاي‌ گروه‌ عرب، افرادي‌ كه‌ بهتر از آنها هستند جايگزين‌ خواهد نمود؛ يعني‌ موالي‌ و فارسيان.>

‌ب) رسول‌ گرامي‌ اسلام(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) فرمودند: <لوكان‌ العلم‌ منوطاً بالثّريّا، لتناوله‌ رجال‌ من‌ فارس4؛ اگر علم‌ در ستاره‌ي‌ ثريا هم‌ باشد، مرداني‌ از فارسيان‌ آن‌ را به‌ دست‌ خواهند آورد.>

‌ج) رسول‌ گرامي‌ اسلام(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) فرمودند: <لوكان‌ الدين‌ متعلقاً بالثّريّا، لتناوله‌ قوم‌ من‌ ابنأ فارس5؛ اگر دين‌ در ستاره‌ي‌ ثريا هم‌ باشد، گروهي‌ از فرزندان‌ فارسيان‌ آن‌ را به‌ چنگ‌ آورند.>

‌بنابراين‌ <علم، ايمان‌ و دين> گر چه‌ در ستاره‌ي‌ ثريا آشيانه‌ گزيند، به‌ شكار تيزپروازان‌ و بلند همتان‌ فارس‌ درخواهد آمد. آن‌ حضرات‌ در سخنان‌ گهربار خويش، اشاره‌ به‌ <هوّيت> بالنده‌ي‌ نسل‌ فارس‌ و سلمانيان‌ مي‌فرمايند.

‌داستان‌ هويت‌ انسانها، داستان‌ <فوز و خوص> آنها مي‌باشد؛ كه‌ اگر در مَدار هوّيت‌ خويش‌ تلاش‌ و كوشش‌ كنند، به‌ فوز و سرفرازي‌ خواهند رسيد و اگر خارج‌ از مَدار هوّيت‌ خويش‌ پَرسه‌ زنند، خُوض‌ نموده‌ و در زمين‌ خواهند رفت‌ و دچار بحران‌ هويّت‌ خواهند شد.

‌از اين‌ رو به‌ نكاتي‌ چند پيرامون‌ <هويت> اشاره‌ مي‌كنيم:

مفهوم‌شناسي‌ هوّيت:

‌در فرهنگ‌ لغت‌ <معين> آمده‌ است: <هويت> يعني‌ آنچه‌ باعث‌ تشخّص‌ فرد مي‌شود. در اين‌ صورت، هوّيت، حقيقت‌ و چيستي‌ و هستي‌ را مي‌رساند. هويّت‌ يك‌ شي، نشانگر هيئت‌ و ماهيّتِ وجودي‌ آن‌ ذات‌ است؛ به‌ عبارت‌ ديگر، چيستي‌ و حقيقت‌ پديده‌ي‌ مورد نظر، هوّيت‌ آن‌ را مي‌رساند؛ كه‌ مي‌تواند به‌ صورت‌ فردي‌ يا جمعي‌ باشد و جنبه‌ها، جلوه‌ها و ابعاد متفاوت‌ و متنوعي‌ دارد. بعد فلسفي، بعد رواني، بعد فرهنگي، بعد فردي‌ و اجتماعي‌ و... از ابعاد هويّت‌ محسوب‌ مي‌شوند. هوّيت‌ فردي‌ ناظر به‌ افراد امت‌ و هوّيت‌ جمعي‌ ناظر به‌ جامعه‌ مي‌باشد. هوّيت‌ فردي‌ بر تفاوت‌ها و هوّيت‌ جمعي‌ بر شباهت‌ها توجه‌ بيشتري‌ دارند. انسان‌ها آنچه‌ را از جامعه‌ مي‌گيرند، در درون‌ خود پردازش‌ كرده‌ و دروني‌ مي‌كنند؛ آنگاه‌ مي‌پذيرند. همين‌ مسئله، هويّت‌ فردي‌ آنها را تشكيل‌ مي‌دهد.

‌امّا هويّت‌ گروهي‌ را اين‌ گونه‌ مي‌توان‌ تعريف‌ نمود: <هويت‌ مجموعه‌اي‌ از خصوصيّات‌ و مشخصات‌ اجتماعي، فرهنگي، رواني، فلسفي، زيستي‌ و تاريخي‌ اجتماع‌ همسان‌ است؛ كه‌ بر يگانگي‌ يا همانندي‌ اعضاي‌ آن‌ دلالت‌ مي‌كند و آن‌ را در يك‌ ظرف‌ زماني‌ و مكاني‌ معين، به‌ طور مشخص‌ و قابل‌ قبول‌ و آگاهانه، از ساير گروه‌ها و افراد متعلق‌ به‌ آنها متمايز مي‌سازد.>

بحران‌ هويت:

‌بحران‌ به‌ معني‌ تنش‌ و تضاد يا خروج‌ از حالت‌ تعادل‌ و انحراف‌ از حقيقت‌ است. افراد در وضعيت‌ بحران‌ هويّت‌ اجتماعي، نقش‌ خود را در گروه‌ نمي‌دانند؛ در نتيجه‌ جامعه‌ كاركرد خود را از دست‌ مي‌دهد و دچار سردرگمي‌ مي‌گردد، نهادهاي‌ اجتماعي‌ از حالت‌ تعادل‌ خارج‌ مي‌شوند و منزلت‌ اجتماعي‌ افراد لطمه‌ مي‌بينند؛ از اين‌ رو، افراد جامعه‌ ناتوان‌ از ايفاي‌ نقش‌ خود خواهند بود.6

‌انبيا و اوصياي‌ الهي‌ با توجه‌ دادن‌ به‌ قانون‌مند بودن‌ هستي‌ و معنا بخشي‌ به‌ آن‌ و ترسيم‌ جايگاه‌ بلند انسان‌ در آن، از هويّت‌ بالنده‌ي ‌بشر خبر مي‌دهند. در طرف‌ مقابل‌ آن، شيطان‌ها و پيروان‌ آنان‌ آدميان‌ را تا سطح‌ اشياء و حيوانات‌ تنزّل‌ مي‌دهند و بر آن‌ هستند كه‌ آنها را از منظومه‌ي‌ <حقّ> خارج‌ ساخته‌ و در مَدار باطل‌ سرگردان‌ سازند.

‌قرآن‌ به‌ خوبي‌ بيان‌ مي‌كند كه‌ چگونه‌ فرعون‌ مردم‌ را از هوّيت‌ فطري‌ و اصيل‌ خود بيرون‌ مي‌برد و آنها را خوار و ذليل‌ مي‌ساخت: <وَنادي فرعونُ في فومِهِ قال‌ يا قومِ اليس‌ لي‌ مُل ‏كُ مِص ‏رَ وهذِهِ الاَن ‏هارُ تَج ‏رِي‌ مِن ‏ تَح ‏تِي‌ اَفَلا تُب ‏صِرونَ اَم ‏ اَنَا خيرٌ مِن ‏ هَذا الّذي‌ هُوَ مهينٌ ولا يكادُ يُبينُ فَلَو ‏ لا اُل ‏قِيَ عليه‌ اَس ‏وِرَهٌ مِن ‏ ذَهَبٍ اَو ‏ جاءَ مَعَهُ ال ‏مَلئِكَهُ مُق ‏تَرِنينُ فَاس ‏تَخَفَّ قَو ‏مَهُ فَاَطاعُوهُ انَّهُم ‏ كانوا قوماً فاسقين>7

<و فرعون‌ در ميان‌ قومش‌ (بر عليه‌ موسي) ندا سر داد كه‌اي‌ مردم! آيا كشور با عظمت‌ مصر از من‌ نيست‌ و چنين‌ نهرهايي‌ از زير قصر من‌ جاري‌ نيست؟ آيا عزت‌ و جلال‌ مرا در عالم‌ به‌ چشم‌ مشاهده‌ نمي‌كنيد؟ آيا من‌ (به‌ رياست‌ و سلطنت) بهترم‌ يا اين‌ مرد فقيرِ خواري‌ كه‌ هيچ‌ منطق‌ و بيان‌ روشني‌ ندارد؟ (و اگر موسي‌ رسول‌ خدا است) پس‌ چرا (او را دستگاهي‌ نيست‌ و دستبند و طوق‌ زرين‌ بر دست‌ ندارد يا فرشتگان‌ آسمان‌ همراه‌ او نيستند؟ پس‌ با اين‌ تبليغات‌ دروغ‌ و باطل. قومش‌ را ذليل‌ و زبون‌ داشت، تا همه‌ مطيع‌ فرمان‌ وي‌ شدند؛ همانا آنان‌ مردمي‌ فاسق‌ و نابكار هستند.>

‌در اين‌ آيات‌ مي‌بينيم‌ كه‌ قرآن‌ چگونه‌ نحوه‌ي‌ كار فرعون‌ را در جهت‌ بي‌هوّيت‌ ساختن‌ قومش‌ آشكار مي‌كند؛ از <ونادي‌ فرعون‌ في‌ قومه> تا <فَا س ‏تخَفّ قَومَهُ فَاَطاعوه>

‌فرعون‌ ماشين‌ تبليغاتي‌ خود را به‌ جريان‌ مي‌اندازد و فرياد مي‌كشد - خودش‌ يا از طريق‌ بخشنامه‌ها و... و تمامي‌ قدرت‌ و توانش‌ را در چشم‌ و گوش‌ مردم‌ جلوه‌ مي‌دهد و در مقايسه‌اي‌ بين‌ آنها و ضعف‌هايي‌ كه‌ براي‌ موسي(عليه‌السّلام) نشان‌ داده‌ و جا انداخته، دل‌ ربايي‌ و ره زني‌ مي‌كند. او با تماميِ اين‌ ساز و كارها بر آن‌ است‌ كه‌ قوم‌ خود را <استخفاف> كند و سبك‌ و توخالي‌ نمايد و <هويّت> انساني‌ و الهي‌ آنان‌ را بزدايد؛ چرا كه‌ فقط‌ و فقط‌ با تهي‌ كردن‌ و بي‌ هويّت‌ ساختن‌ است‌ كه‌ مي‌توان‌ اينان‌ را به‌ اطاعت‌ و تبعيّت‌ خويش‌ در آورد: <فَاس ‏تَخَفَّ قومه‌ فَاَطاعُوه>. فرعون‌ براي‌ رسيدن‌ به‌ اين‌ هدف، بايد از امپراتوري‌ تبليغاتي‌ و ساز و كارهاي‌ آن‌ كمك‌ بگيرد؛ تا بتواند گوش‌ آفاق‌ و انفس‌ را پركند <ونادي‌ فرعونُ في‌ قومه...>. فرياد مي‌كشد كه‌ من‌ قدرت‌ برترم‌ و تكنولوژي‌ برتر را در اختيار دارم‌ و غير خود را در ديد ديگران‌ حقير مي‌سازد و اين‌ گونه‌ خواص‌ و عوام‌ و نخبگان‌ و روشنفكران‌ و كوته‌انديشان‌ را يكپارچه‌ به‌ دام‌ تبليغات‌ سحرگونه‌ي‌ خود مي‌كشد.

‌آري،‌ اين‌ گونه‌ با بي‌هويّت‌ نمودن‌ مردم، آنان‌ را به‌ زنجير مي‌كشند، و البته‌ مردمان‌ بايد خود به‌ هوش‌ باشند و بي‌راهه‌ نروند و بدانند كه‌ خود مسؤ‌ولند. در قرآن‌ چنين‌ مي‌خوانيم: (شيطان‌ مي‌گويد: خدا به‌ شما به‌ حق‌ و راستي‌ وعده‌ داد و من‌ به‌ خلاف‌ حقيقت؛ براي‌ وعده‌هاي‌ دروغ‌ خود هيچ‌ حجّت‌ و دليل‌ قاطعي‌ نياوردم‌ (و تنها شما را به‌ وعده‌هاي‌ دروغ‌ قريب‌ دادم)؛ پس‌ امروز (شما ابلهان، كه‌ سخن‌ بي‌دليل‌ مرا پذيرفتيد) مرا ملامت‌ نكنيد؛ بلكه‌ نفس‌ پرطمع‌ خود را ملامت‌ كنيد... 8

<رحمان> و <شيطان> هر دو دعوت‌ دارند؛ ولي‌ دعوت‌ <رحمان> حق‌ است‌ و سامانه‌ي‌ هويت‌ انسان‌ را پاس‌ مي‌دارد و دعوت‌ <شيطان> خلاف‌ است‌ و بي‌هوّيتي‌ او را در بر دارد. بايد توجه‌ داشت‌ كه‌ <شيطان> سلطنت‌ و حكومت‌ بي‌مانع‌ ندارد و جز دعوت‌ به‌ باطل‌ كاري‌ از او بر نمي‌آيد؛ و اين‌ خود انسانها هستند كه‌ اين‌ دعوت‌ را اجابت‌ مي‌كنند يا روي‌ بر مي‌گردانند.

‌همان‌ گونه‌ كه‌ اكنون‌ <شيطان‌ بزرگ> با هجوم‌ تبليغاتي‌ خود، آخرين‌ تحفه‌ي‌ شيطان؛ يعني‌ <ليبراليسم‌ دموكراسي> را به‌ بازار انديشه‌ آورده‌ است‌ و با طرّاري‌ها و استخفاف‌ ديگران‌ بر آن‌ است‌ كه‌ <هوّيت> زدايي‌ كند و سپس‌ <هويت>گذاري‌ نمايد. او در پي‌ آن‌ است‌ كه‌ جهان‌ را آن‌ گونه‌ كه‌ مي‌خواهد بسازد و پروژه‌ي‌ جهاني‌ كردن‌ را در دستور كار خود دارد؛ و در اين‌ پروژه‌ هيچ‌ هوّيتي‌ را به‌ رسميّت‌ نمي‌شناسد جز آنچه‌ در جهت‌ منافع‌ او باشد. از طرفي‌ شيطان‌ در جهت‌ توليد فكر و انديشه‌ به‌ آخر خط‌ رسيده‌ است‌ و آخرين‌ تير خود را برچله‌ي كمان‌ نهاده‌ و به‌ پايان‌ تاريخ‌ پرتاب‌ كرده‌ است؛ و آن‌ <ليبراليسم‌ دموكراسي> است؛ با تمام‌ تضاد و تناقض‌هاي‌ نظري‌ و عملي‌ كه‌ با خود دارد ، نمودار گشته‌ است.

‌و اين‌ نسل‌ سلمان‌ است‌ كه‌ در دل‌ شب‌ ديجور، با سامان‌ دهي‌ <هوّيت> خويش، <علم‌ و ايمان، تا افق‌ ثريّا> را نشانه‌ مي‌رود و قلّه‌هاي‌بلند تعالي طلبي‌ را در مي‌نوردد.

‌سلمانيان‌ با مشوري‌ شگرف‌ براين‌ باورند كه‌ پيامبر اكرم(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) اميد به‌ آينده‌ را در آنان‌ زنده‌ كرده‌ و راه‌ را باز نموده‌ است. اين‌ نسل‌ با انگيزشي‌ دو چندان، در كار و تلاش‌ خواهند بود؛ تا توليد فكر‌ و انديشه‌ را به‌ جنبشي‌ دوباره‌ در آورده‌ و نهضتي‌ نوين‌ بيافرينند وافق‌ ديد‌ خود را به‌ ستاره‌ي‌ <ثريّا> بدوزند و با همتي‌ اين‌سان، روانه‌ي‌ ميدان‌ شوند؛ تا هر چه‌ بيشتر و پيشتر قله‌هاي‌ پژوهش‌ را در نوردند و به‌ عروج‌ <نگرش>هاي‌ قوي‌ بار يابند.

‌اين‌ سلمانيان‌ هستند كه‌ از الگوي‌ تمام‌ عياري‌ چون‌ سلمان‌ فارسي‌ برخوردارند.

‌سلماني‌ كه‌ با ذوب‌ شدن‌ در اسلام‌ و خاندان‌ عصمت‌ و طهارت(عليهم‌السّلام) به‌ افتخار بلند <سلمان‌ منّا اهل‌ البيت> شرفياب‌ شد؛ و اين‌ گونه‌ بود كه‌ از سلمان‌ فارسي‌ بودن‌ به‌ اوج‌ خود يعني‌ <سلمان‌ محمدي> شدن، رسيد. از اين‌ روست‌ كه‌ ديگر تئوري‌ جنبش‌ نرم‌افزاري‌ <علم‌ و ايمان، تا افق‌ ثريا>، رنگ‌ و بوي‌ ناسيوناليستي‌ نخواهد داشت؛ زيرا سلمان‌ و قوم‌ سلمان، در بستر دين‌ اسلام‌ و تشيع‌ به‌ اين‌ اوج‌ و بالندگي‌ رسيده‌اند. و باز اين‌ سلمانيانند كه‌ با دست‌يابي‌ به‌ <هويت> آسماني‌ و ثريّايي‌ خود، مي‌روند تا زمينه‌سازان‌ و موطئان‌ ظهور گردند. مگر نه‌ آن‌ است‌ كه‌ <مشرقيون>، <مواليان> و <خراسانيان> در زبان‌ و لسان‌ روايات، نقش‌ زمينه‌سازان‌ ظهور را به‌ دوش‌ خواهند كشيد. همه‌ي‌ اينها شناسه‌هايي‌ از ايرانيان‌ و سلمانيان‌ است.

‌در زبان‌ روايات‌ از پيامبر اكرم(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) نقل‌ كرده‌اند: <يخرج‌ ناس‌ من‌ المشرق‌ فيوطئون‌ للمهدي‌ سلطانه9؛‌ مردمي‌ از شرق‌ زمين‌ - ايران‌ - قيام‌ مي‌كنند و براي‌ حكومت‌ (جهاني) حضرت‌ مهدي(عليه‌السّلام) زمينه‌چيني‌ مي‌كنند.>

‌گويا ايرانيان‌ با دست‌يابي‌ به‌ <هويّت> خود و بازخواني‌ آن، مي‌توانند توان‌ و قدرت‌ زمينه‌سازي‌ ظهور را بيابند و پيشاني‌ اين‌ حركت‌ جهاني‌ گردند.

<السلام‌ عليك يا حجّه اللّه‌ الَّتي‌ لاتخفي>؛ ‌سلام‌ بر تو اي‌ حجت‌ خدا، كه‌ هيچ‌گاه‌ پوشيده‌ نبوده‌اي.>

‌سلام‌ و درود بيكران‌ خود را نثار آستان‌ حجت‌ آشكار خدا مي‌كنيم؛ آن‌ حجتي‌ كه‌ راه‌ و طريق‌ وسط‌ و استوارترين‌ راهها به‌ سوي‌ رشد و قُرب‌ حق‌ مي‌باشد <اِنّ هذا القرآن‌ يهدي‌ للّتي‌ هي‌اقوم10؛ همانا اين‌ قرآن‌ به‌ آنچه‌ استوارتر است، راهنمايي‌ مي‌كند.

‌امام‌ صادق(عليه‌السّلام) در مورد اين‌ آيه‌ مي‌فرمايند: <يهدي‌ اِلي‌ الامام11؛ به‌ سوي‌ امام‌ راهنمايي‌ مي‌كند.> يعني‌ قرآن‌ مردم‌ را به‌ حجّت‌ خدا و طريق‌ وسط‌ و استوار رهنمون‌ مي‌گردد.

‌روشن‌ ساختن‌ حوزه‌ و مدار مفهومي‌ <حجّت> امري‌ مفيد به‌ نظر مي‌رسد؛ از اين‌ رو، موارد كاربرد آن‌ را بيان‌ مي‌كنيم:

‌معناي‌ حجت: حجّت‌ در لغت‌ از <حجّ> به‌ معناي‌ <قصد و آهنگ‌ كردن> گرفته‌ شده‌ است‌ و به‌ معناي‌ دليل، اثبات، بهانه، دستاويز، عذر ساختگي، قباله‌ و سند به‌ كار مي‌رود.

‌بنابراين‌ <حجّت> ارائه‌ طريق‌ روشن‌ و اظهار دليل‌ و برهان، براي‌ مقصود و هدف‌ خاص‌ مي‌باشد. از اين‌ رو، واژه‌ي‌ <حجّه> را به‌ راه‌ روشن‌ و مستقيمي‌ مي‌گويند كه‌ بر اساس‌ حجّت‌ و دليل‌ باشد. در اين‌ صورت‌ است‌ كه‌ ره‌پويان‌ <مقصود و هدف> مي‌توانند، بي <تحيّر و ضلالت> به‌ مسير مستقيم‌ و نجات‌ پناه‌ برند.

‌پس‌ <السلام‌ عليك يا حجه‌الله‌ التي‌ لاتخفي> بر آئيم‌ كه‌ از نسيم‌ خوش‌ اين‌ فراز جاني‌ تازه‌ گيريم‌ و سلام‌ و درود خود را بر آستان‌ <حجّت‌ آشكار> پروردگار روانه‌ سازيم؛ آن‌ حجّتي‌ كه‌ ضرورتش‌ بر اساس‌ <عقل‌ و نقل> قابل‌ درك‌ و تحليل‌ است، به‌ گونه‌اي‌ كه‌ اگر غبارها و نقاب‌ها را از وجود خود و ذهنيّات‌ خود پَس‌ زنيم، اضطرار به‌ حجت‌ را لايه‌هاي‌ وجود و عمق‌ جان‌ خويش‌ فرياد خواهيم‌ زد.

‌بقاي‌ زمين‌ بدون‌ امام‌ و حجت، كه‌ امامت‌ او براي‌ مردم‌ ظاهر و آشكار باشد، غيرممكن‌ است. يعقوب‌ سرّاج‌ مي‌گويد: از حضرت‌ صادق(عليه‌السّلام) پرسيدم‌ كه: آيا زمين‌ بدون‌ عالمي‌ كه‌ امامتش‌ ظاهر باشد و مردم‌ به‌ او پناه‌ برند و از حلال و حرام‌ خود سؤ‌ال‌ كنند ، باقي‌ مي‌ماند؟ فرمود <در اين‌ صورت، خدا عبادت‌ نمي‌شود.>12

‌سپس‌ به‌ خوبي‌ روشن‌ است‌ كه‌ مقتضي‌ لازم‌ براي‌ آگاه‌ شدن‌ مردم؛ يعني‌ امام‌ و حجّت‌ الهي، از طرف‌ خداوند تعالي‌ فراهم‌ آمده‌ و شرايط‌ و زمينه‌ها مهيّا گشته‌ است. آنچه‌ كه‌ مزاحم‌ مي‌باشد، موانع‌ است؛ كه‌ آنها هم‌ از ناحيه‌ي‌ خود انسانها درست‌ مي‌شود. از اينجاست‌ كه‌ جبهه‌هاي‌ ايمان، كفر، نفاق‌ و مستضعفين‌ شكل‌ مي‌گيرد و داستان‌ شكر و كفر آدميان‌ شروع‌ مي‌شود؛ كه‌ در جاي‌ خود قابل‌ بحث‌ و تأمّل‌ است. همان‌گونه‌ كه‌ گفتيم، خداوند تعالي نظام‌ تكوين‌ را به‌ گونه‌ي‌ اتقن‌ <اتقن‌ كل شيٍ>13 و احسن‌ <احسن‌ كلّ شيٍ14> به‌ پا داشته‌ است‌ و نظام‌ تشريع‌ و هدايت‌ بشر را هم‌ به‌ گونه‌ي‌ احسن‌ <احسن‌ الحديث15> رقم‌ زده‌ است.

‌كليني‌ و ابن‌ بابويه‌ و شيخ‌ طوسي‌ به‌ سند صحيح‌ از ابوحمزه‌ي‌ ثمالي‌ روايت‌ كرده‌اند كه‌ گفت: از حضرت‌ صادق(عليه‌السّلام) پرسيدم‌ كه: آيا زمين‌ بي‌ امام‌ باقي‌ مي‌ماند؟ فرمود: <اگر باقي‌ بماند، فرو خواهد رفت.16> نظام‌ تكوين‌ و خلقت‌ و نظام‌ تشريع‌ و تقنين‌ الهي‌ به‌ گونه‌اي‌ هماهنگ‌ و همراه‌ هستند كه‌ با دستگاه‌ آفرينش‌ لحظه‌اي‌ نمي‌تواند بدون‌ حجّت‌ الهي‌ دوام‌ يابد.

‌سليمان‌ جعفري‌ از حضرت‌ امام‌ رضا (عليه‌السلام) پرسيد: ايا زمين‌ از حجّت‌ خالي‌ مي‌شود؟ فرمود: <لوخَلَت ‏ من‌ حجّه طر ‏فه عينٍ لَساخَت ‏ بِاَهلها؛17 اگر يك‌ چشم‌ به‌ هم‌ زدن‌ از حجّت‌ خالي‌ باشد، به‌ يقين‌ اهلش‌ را فرو مي‌برد.>

‌اين‌ گونه‌ است‌ كه‌ مسئله‌ي‌ امامت(حجّت) جايگاهي‌ بلند در نظام‌ هستي‌ مي‌يابد و زاويه‌ي‌ ديد ما از (قله‌ي‌ رفيع) امامت، به‌ بلندايِ هستي‌ راه‌ مي‌يابد و به‌ نظاره‌ مي‌نشيند.

‌امام‌ باقر(عليه‌السّلام) مي‌فرمايد:

<لَو ‏ بَقيتِ الارضُ يوماً بِلا امام‌ منّا، لَساخَت ‏ بِاَهِلها ولَعَذبَهُمُ اللّهُ بِاَشَدِّ عَذابِهِ. اِن اللّهَ تبارَكَ وتَعالي جَعَلَنا حُجّه في‌ ارضه‌ وَاماناً في‌ الارضِ لِاَه ‏لِ ال ‏اَرضِ؛ لَم ‏ يَزالُوا في اَمانٍ مِن ‏ اَن ‏ تَسيخَ بِهُمُ ال ‏اَر ‏ضُ مادُم ‏نا بَينَ اَظ ‏هُرِهِم ‏ فاًذا اَراد اللّه‌ اَن ‏ يُه ‏لِكَهُم ‏ ثُم لا يُم ‏هِلُهُم ‏ وَلا يُن ‏ظِرُهُم ‏، ذَهَبَ بِنا مِن ‏ بَي ‏نِهِم ‏ وَ رَفَعَنا اِلَي ‏ه؛ ثُم يَف ‏عَلُ اللّهُ ماشأَ وَاحَب18>

<اگر زمين‌ يك‌ روز بدون‌ امامي‌ از ما باقي‌ بماند، اهلش‌ را فرو خواهد برد؛ و خداوند آنها را به‌ شديدترين‌ نوع‌ عذابش‌ عِقاب‌ كند. خداي‌ تعالي‌ ما را حجّت‌ زمينش‌ قرار داده‌ و وسيله‌ي‌ امان‌ در زمين‌ براي‌ اهل‌ زمين‌ گردانيده‌ است. تا در ميان‌ ايشان‌ هستيم، در امان‌ خواهند بود و زمين‌ آنها را در كام‌ خود فرو نخواهد برد؛ پس‌ چون‌ خداوند اراده‌ فرمايد كه‌ آنها را هلاك‌ سازد و مهلتشان‌ ندهد و به‌ تأخيرشان‌ نيندازد؛ ما را از ميان‌ آنها بيرون‌ برده‌ و به‌ سوي‌ خود بالا برد؛ سپس‌ هر چه‌ خواهد و دوست‌ داشته‌ باشد، انجام‌ دهد.>

‌اين‌ گونه‌ است‌ كه‌ بود و نبود اهل‌ زمين‌ به‌ وجود حجّتِ خدا گره‌ خورده‌ است‌ و اگر حيات‌ و زندگي‌ براي‌ آنها بود و در چرخه‌ي‌ هستي‌ جايگاهي‌ دارند و نظم‌ و نظام‌ آن‌ در هم‌ نريخته‌ است؛ همه‌ از بركت‌ وجودِ حجّت‌ خداوند است.

‌آري‌ همين‌ حجّت‌ خداست‌ كه‌ عامل‌ ارتباط‌ غيب‌ و شهود و حلقه‌ي‌ اتصال‌ آسمان‌ و زمين‌ است‌ و با تلالؤ‌ آسماني‌ خويش، نور حيات، رحمت‌ و هدايت‌ را براي‌ زمين‌ و اهل‌ آن‌ به‌ ارمغان‌ مي‌آورد و خاكيان‌ را افلاكي‌ مي‌كند <اين‌ السبّب‌ المتّصل‌ بين‌ الارض‌ والسماء19>. رحمت‌ حق‌ از مسير و مجراي‌ حجّتش‌ جاري‌ مي‌شود و زمين‌ و زمينيان‌ را حيات‌ مي‌بخشد. نبود اين‌ <حلقه‌ي‌ ارتباط> و <رحمت‌ موصوله‌ و پيوسته20> نتيجه‌اي‌ جز نيستي‌ را به‌ دنبال‌ نخواهد داشت.

‌سلام‌ بر حجّت‌ و دليل‌ آشكار خدا؛ كه‌ تنها از طريق‌ او است‌ كه‌ حجّت‌ وبرهان‌ خداوند بر بندگانش‌ اقامه‌ مي‌شود، <انّ الحجّه‌ لاتقومُ لله‌ علي‌ خَل ‏قِه‌ الاّ بلهامٍ حتي‌ يُع ‏رَفُ21؛ حجت‌ خدا بر خلقش‌ بر پا نگردد جز به‌ وجود امام؛ تا از آن‌ طريق‌ خدا شناخته‌ شود.>

‌اگر حجت‌ و راه‌ استوار خداوند روشن‌ و آشكار نبود، راه‌ شناخت‌ خدا هم‌ پنهان‌ بود و بايد خلق‌ خدا سرگردان‌ و گمراه‌ مي‌ماندند. در اين‌ صورت،‌ حجت‌ خداوند بر خلقش‌ تمام‌ نمي‌شد و شيطانِ به‌ كمين‌ نشسته‌ در راه‌ انسان‌ها به‌ تمامي‌ هدفهاي‌ خود نسبت‌ به‌ همه‌ي‌ بندگان‌ دست‌ مي‌يافت. در حديثي‌ مفضل‌ بن‌ عمر مي‌گويد: خدمت‌ امام‌ صادق(عليه‌السّلام) بودم، و در اتاق‌ مردم‌ ديگري‌ نزدش‌ بودند؛ به‌ گونه‌اي‌ كه‌ من‌ گمان‌ كردم‌ روي‌ سخن‌ حضرت‌ با ديگري‌ است. امام‌ فرمود: <همانا به‌ خدا قسم‌ كه‌ صاحب‌ الامر از ميان‌ شما پنهان‌ شود و گمنام‌ گردد؛ تا آنجا كه‌ گويند: او مُرد، هلاك‌ شد؛ و از قبيل‌ اينكه‌ معلوم‌ نيست‌ در كدام‌ درّه‌ افتاده‌ است؛ و شما مانند كشتي‌ گرفتار امواج‌ دريا، متزلزل‌ و واژگون‌ خواهيد شد؛ و نجات‌ نيابيد جز كسي‌ كه‌ خدا از او پيمان‌ گرفته‌ و ايمان‌ را در دلش‌ ثبت‌ كرده‌ است‌ و او را از جانب‌ خود تقويت‌ نموده‌ است.> و در ادامه‌ فرمودند: <همانا دوازده‌ پرچم‌ مشتبه‌ برافراشته‌ گردد؛ كه‌ هيچ‌ يك‌ از ديگري‌ شناخته‌ نشود.> زراره‌ كه‌ در آنجا حضور داشت‌ مي‌گويد: من‌ به‌ گريه‌ افتادم؛ امام‌ به‌ من‌ فرمودند: <براي‌ چه‌ گريه‌ مي‌كني؟> عرض‌ كردم: قربانت‌ گردم! چگونه‌ نگريم؛ در حالي‌ شما مي‌فرماييد، دوازده‌ پرچم‌ كه‌ همه‌ شبيه‌ و يكسان‌ هستند و هيچ‌يك‌ از ديگري‌ شناخته‌ نشود. زراره‌ مي‌گويد: در اتاقي‌ كه‌ نشسته‌ بوديم‌ روزنه‌ و سوراخي‌ بود كه‌ از آنجا آفتاب‌ مي‌تابيد؛ و حضرت‌ در پاسخ‌ من‌ فرمودند: <آيا روشني‌ و تابش‌ اين‌ آفتاب‌ آشكار است‌ يا نه؟> گفتم: آري. فرمودند: <امرنا ابينُ‌ من‌ هذه‌ الشمس؛ امر ما از اين‌ آفتاب‌ روشن‌تر است>

‌مي‌بينيم‌ كه‌ در متن‌ فتنه‌ها و شبهه‌ها و در دل‌ شب‌ ديجور هم‌ خورشيد وجود امام‌ تابان‌ است‌ و او را <خفا و پنهاني> نيست؛ و بيهوده‌ نيست‌ كه‌ آن‌ را حجّت‌ و راه‌ استوار دليل‌ و برهان‌ الهي‌ ناميده‌اند.

‌از اين‌ روست‌ كه‌ اگر عمر ما در حالي‌ بگذرد كه‌ در مَدار معرفت‌ امام‌ و حجّت‌ خدا نباشيم، همانند مُردار22 و ميته‌ي‌ دوران‌ جاهليّت‌ هستيم؛ يعني‌ همان‌ گونه‌ كه‌ مردمان‌ دوران‌ جاهليّت، در عصر خود و در فرهنگ‌ جاهليّت‌ خويش‌ به‌ سان‌ مرداري‌ بيش‌ نبودند و كفر و شرك‌ تمام‌ شؤ‌ون‌ زندگي‌ آنان‌ را در برگرفته‌ و به‌ هلاكت‌ انداخته‌ بود؛ هر كس‌ عمرش‌ بدون‌ معرفت‌ حجّت‌ و امام‌ خويش‌ طي‌ شود، آن‌ گونه‌ خواهد بود؛ زيرا آنهايي‌ كه‌ از مَدار معرفت‌ بيرون‌ روند، يا <مارق23>اند و خارج‌ از دين، و يا <زاهق24>اند و نابود؛ و آناني‌ كه‌ در سايه‌ي‌ معرفت‌ امامان(عليهم‌السّلام) همراه‌ و ملازم‌ آنان‌ گشته‌اند و از مَدار ولايتشان‌ منحرف‌ نگشته‌اند؛ <لاحق25>اند و پيوسته‌ با حجج‌ الهي و در زير چتر شفاعت‌ آن‌ حضرات‌ مي‌باشند. اين‌ همه‌ از آثار و بركات‌ اكسير اعظم‌ و كبريت‌ احمر معرفت‌ حجّت‌ و امام‌ زمان‌ مي‌باشد همچنان‌ كه‌ پيامبر اكرم(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) فرمودند: <مَن ‏ ماتَ و لايَع ‏رِفُ اِمامَه‌ ماتَ ميَته جاهليه 26؛ هر كس‌ بميرد و امام‌ زمان‌ خود را نشناسد، به‌ مرگ‌ جاهليت‌ مرده‌ است.>

‌وجود حجّت‌ خدا و امام، امري‌ است‌ روشن‌ و آشكار؛ و نياز و اضطرار زمينيان‌ و آسمانيان‌ به‌ آن، امري‌ است‌ آشكارتر؛ و آنچه‌ كه‌ ما را محروم‌ مي‌كند، غفلت‌ها و ره‌زني‌هاي‌ شيطان‌ و پيروي‌هاي‌ ما از اوست؛ در حالي كه‌ خالق‌ مهربان‌ حجّتش‌ را بر همگان‌ تمام‌ كرده‌ است.

‌ابن‌ بابويه‌ و ديگران‌ به‌ سندهاي‌ معتبر از حضرت‌ صادق(عليه‌السّلام) روايت‌ كرده‌اندكه‌ جبرئيل‌ بر پيامبر(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) نازل‌ شد و خبر آورد از جانب‌ خدا كه: <اي‌ محمد! من‌ زمين‌ را نگذاشتم، مگر آنكه‌ در آن‌ عالمي‌ باشد كه‌ بداند طاعت‌ مرا و راه‌ هدايت‌ مرا و سبب‌ نجات‌ خلق‌ باشد،‌ در بين‌ وفات‌ پيغمبري، تا بيرون‌ آمدن‌ پيغمبر ديگر؛ و نمي‌گذارم‌ كه‌ شيطان‌ مردم‌ را گمراه‌ كند و خالي‌ نمي‌گذارم‌ زمين‌ را از حجّت‌ و دعوت‌ كننده‌ي‌ به‌ سوي‌ من‌ و هدايت‌ كننده‌ي‌ به‌ سوي‌ راه‌ من‌ و عارف‌ و داناي‌ به‌ امر دين‌ من. همانا من‌ برانگيخته‌ام‌ و مقرر گردانده‌ام‌ از براي‌ هر قومي، هدايت‌كننده‌اي؛ كه‌ هدايت‌ كنم‌ به‌ وسيله‌ي‌ او سعادتمندان‌ را و حجّت‌ باشد بر اشقيا و نگون‌ بختان.27>

<السلام‌ عليك‌ يا حجّه‌ الله‌ علي‌ مَن‌ في‌ الارض‌ والسّماء؛ سلام‌ و و درود بر تو باد؛ كه‌ دليل‌ (و برهان‌ و راه‌ استوار) خداوند هستي‌ بر تمامي‌ كساني‌ كه‌ در زمين‌ و آسمان‌ هستند.>

‌امام‌ صادق(عليه‌السّلام) مي‌فرمايند: <اَنّ لَلّهَ عَزوَجَل اِث ‏ني عَشَرَ الف‌ عالَمٍ. كُلُّ عالَمٍ مِنُهم ‏ اك ‏بَرُ مِن ‏ سَب ‏عِ سَماوات‌ وَسَب ‏ع‌ ارَضين؛ ما يَري عالَمٌ منهم. اَن لِلّهَ عَزوجَلَّ عالَماً غيرهم؛ وَ اِنّي‌ اَل ‏حُجَّه عَلَيهِم ‏28؛ همانا براي‌ خداوند (عزّو جلّ ) دوازده‌ هزار عالَم‌ و جهان‌ مي‌باشد؛ كه‌ هر يك‌ از آنها بزرگتر از <آسمان‌ و زمين> هفت‌گانه‌ مي‌باشد؛ به‌ گونه‌اي‌ كه‌ هر كدام‌ از آن‌ عالَم‌ و جهان، خود را تنها جهان‌ موجود مي‌داند و جهاني‌ به‌ غير از خود را نمي‌پندارد، كه‌ وجود داشته‌ باشد - كنايه‌ از عظمت‌ و بزرگي‌ هر يك‌ از آنهاست‌ و در پايان‌ سخن‌ مي‌فرمايند كه: من‌ حجّت‌ بر تمامي‌ آن‌ عوالم‌ و جهان‌ها مي‌باشم.

‌اين‌ بزرگواران‌ چه‌ زيبا چشم‌انداز جهان‌ خلقت‌ را در حوزه‌ي‌ انديشه‌ و دريافت‌ انسان‌ها ترسيم‌ مي‌كنند و آدميان‌ را به‌ <عمق> و <وسعت> آفرينش‌ <سير و نظر> مي‌دهند: <قل‌ سيروا في‌ الارض‌ فانظر وا كيف‌ بَدَ ا ال ‏خَل ‏قَ؛ بگو در زمين‌ سير و گردش‌ كنيد و ببينيد و دريابيد كه‌ چگونه‌ (خداوند) خلقت‌ را آغاز نمود.>29 بدين‌سان‌ فكر و عقل‌ انسان‌ را بيدار كرده‌ و به‌ تكاپو مي‌اندازند، كه‌ مبادا با كوته‌ فكري‌ها و كژانديشي‌ها به‌ دام‌ <شيطان> بغلتد؛ و در سايه‌ سار سخنان‌ و كلمات‌ خود، هميشه‌ زاويه‌ي‌ ديد ما را در فراسوي‌ نشانه‌هاي‌ <آفاق> و <انفس>30 <سير> مي‌دهند و بر اثر <نظر> و درنگِ بايسته، بهره‌ها مي‌رسانند.

‌اينك‌ بعد از بيان‌ عظمت‌ و بزرگيِ خلقت‌ و آفزينش، قلمرو حكومت‌ و ولايت‌ و نياز به‌ حجّت‌ و امام‌ را طرح‌ مي‌كند و روشن‌ مي‌سازد كه‌ مسئله‌ي‌ حجّت‌ و امامت‌ تا چه‌ سطحي‌ مطرح‌ است‌ و اينكه‌ چگونه‌ قامتش‌ پهناي‌ هستي‌ را پوشش‌ مي‌دهد و همه‌ي‌ زواياي‌ آن‌ را از نور خدا و فيض‌ خالق‌ برخوردار مي‌سازد.

‌امام‌ رضا (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: <نَح ‏نُ حُجج‌ الله‌ في‌ خلقه... بِنا يُمسِكُ اللّهُ السّماواتِ والارض‌ اَن‌ تزولا و بنا يُنّزِل‌ الغَي ‏ثَ ويَن ‏شُرُ الرح ‏مَه...31 ما حجّت‌هاي‌ خداوند هستيم‌ در ميان‌ مخلوقات‌ او... خداوند آسمان‌ و زمين‌ را به‌ واسطه‌ي‌ ما نگاه‌ مي‌دارد، كه‌ زايل‌ نشوند و به‌ واسطه‌ي‌ ماست‌ كه‌ باران‌ مي‌بارد و رحمت‌ منتشر مي‌شود...>

‌اين‌ گونه‌ است‌ كه‌ به‌ نمايي‌ از بينش‌ اعتقادي‌ - سياسي‌ شيعه‌ <امامت‌ دست‌ مي‌يابيم‌ و جلوه‌اي‌ از جايگاه‌ و خاستگاه‌ سترگ‌ امام‌ و حجّت‌ را به‌ تماشا مي‌نشينيم‌ و دست‌ نيازمند هستي‌ و آفرينش‌ را به‌ حجّت‌ خدا، ‌قبل‌ از خلق‌ و آفرينش‌ و به‌ همراه‌ خلق‌ و بعد از خلق، به‌ خوبي‌ احساس‌ مي‌نماييم. امام صادق(عليه‌السّلام) مي‌فرمايند: <الحّجه‌ قَب ‏لَ الخلق‌ ومع‌ الخلق‌ وبعد الخلق32؛ حجّت‌ خدا پيش‌ از خلق‌ بوده‌ و با خلق‌ مي‌باشد و بعد از خلق‌ هم‌ خواهد بود.>

‌سليمان‌ بن‌ خالد مي‌گويد: از امام‌ صادق(عليه‌السّلام) شنيدم‌ كه‌ مي‌فرمود: <ما من‌ شي ولا من‌ آدميّ ولا اِنسيّ ولاجنّي‌ ولاملك في‌ السّماوات‌ اِلاّ و نحن‌ الحجج‌ عليهم...33؛ هيچ‌ چيزي‌ را نمي‌توان‌ يافت‌ و همچنان‌ و هيچ‌ آدمي‌ را و هيچ‌ انس‌ و جنّي‌ را و هيچ‌ فرشته‌اي‌ را در آسمان‌ها؛ مگر آنكه‌ ما امامان‌ معصوم(عليهم‌السّلام) حجّت‌هاي‌ خداوند هستيم‌ بر تمامي‌ آنها.>

‌چنين‌ جايگاهي‌ براي‌ حجّت‌ خدا، در نظام‌ هستي‌ و چرخه‌ي‌ آفرينش‌ از باورهاي‌ ريشه‌دار شيعه‌ مي‌باشد و در پاي‌ آن‌ خون‌ها داده‌ است‌ و خون‌ دل‌ بسيار خورده‌ است. و براي‌ التزام‌ به‌ اين‌ باور ريشه‌دار، نياز به‌ بلوغ‌ و درك‌ كافي‌ بشر است‌ و بايد آمادگي‌هاي‌ لازم‌ براي‌ آن‌ را به‌ وجود آورد؛ تا از ثمرات‌ و ميوه‌هاي‌ آن‌ كامياب‌ شد.

------------------

پي‌نوشت‌ها:

1. بحارالانوار، علامه‌ مجلسي، ج‌ 46، ص‌ 174.

2. بحارالانوار، علامه‌ مجلسي، ج‌ 46، ص‌ 174.

3. بحارالانوار، علامه‌ مجلسي، ج‌ 46، ص‌ 174.

4. مستدرك سفينه البحار، الشيخ علي نمازي، ج 8، ص 175؛ الغدير، علا‌مه اميني، ج 2، ص 98.

5. الغدير، علامه‌ي‌ اميني، ج‌ 6، ص‌ 188؛ مسند احمد، ج‌ 2، ص‌ 420، 422. الاصابه، ج‌ 3، ص‌ 459.

6. چكيده‌اي‌ از مقاله‌ بحران‌ هويت‌ و انحراف‌ اجتماعي، حسن‌ حاجي‌ حسيني، كتاب‌ زنان، فصلنامه‌ شوراي‌ فرهنگي‌ - اجتماعي‌ زنان، ش‌ 17، ص‌ 35.

7. زخرف‌ / 53 - 51.

8. ابراهيم‌ / 22.

9. ميزان‌ الحكم، محمدي‌ ري‌ شهري، ج‌ 1، ص‌ 354.

10. اسرا / 9.

11. اصول‌ كافي، ج‌ 1، ص‌ 315، ح‌ 2.

12. حيات‌ القلوب، علامّه‌ي‌ مجلسي،ج‌ 5، ص‌ 40، به‌ نقل‌ از: علل‌ الشرايع، ص‌ 195.

13. نمل: 88.

14. سجدّه: 7.

15. زمر: 23.

16. حيات‌ القلوب، علاّمه‌ي‌ مجلسي، ج‌ 5، ص‌ 42، به‌ نقل‌ از: كافي‌ 1795، ص‌ 179؛ غيبت‌ شيخ‌ طوسي‌ 220؛ بصائر الدرجات، ص‌ 448 و علل‌ الشرايع، ص‌ 186.

17. كمال‌ الدين، ج‌ 1، ص‌ 389، ح‌ 15.

18. كمال‌ الدين، ج‌ 1، ص‌ 388، ج‌ 14.

19. دعاي‌ ندبه.

20. زيارت‌ جامعه.

21. اصول‌ كافي، ج‌ 1، كتاب‌ الحجه، ص‌ 250، ح‌ 1.

22. <... والكافر ميّت> منتخب‌ الاثر، ب‌ 35، ص‌ 295، ح‌ 11.

23. زيارت‌ جامعه‌ كبيره.

24. زيارت‌ جامعه‌ كبيره.

25. زيارت‌ جامعه‌ كبيره.

26.غيبت‌ نعماني، ب‌ 7، ص‌ 130، ح‌ 6.

27. حيوه‌ القلوب، ج‌ 5، امام‌شناسي، علامه‌ مجلسي، ص‌ 41.

28. بحارالانوار، علاّمه‌ي‌ مجلسي، ج‌ 27، ب‌ 15، ص‌ 41، ح‌ 1.

29. عنكبوت‌ / 20.

30. فصلت‌ / 53: سنريهم‌ اياتنا في‌ الافاق‌ وفي‌ النفسهم‌ حتي لِتُبَيِّنَ‌ لهم‌ اَنّه‌ الحق... .

31. كمال‌ الدين، ج‌ 1، ب‌ 21، ص‌ 386.

32. اصول‌ كافي، ج‌ 1، ب‌ انّ الحجه‌ لاتقوم‌ لله‌ علي‌ خلقه‌ الا بامام، ص‌ 250، ح‌ 4.

33. بحارالانوار، علاّمه‌ي‌ مجلسي، ج‌ 27. ب‌ 15، ن‌ 46، ح‌ 7.